

یادداشتی از محمدمهدی اسدزاده؛

ملاصدرا و حکمت او

یکم خرداد ماه، روز بزرگداشت صدرالمتأهلین، ملاصدرا شیرازی، فقیه و اندیشمند فلسفه، عرفان و حکمت ایرانی اسلامی است؛ چهره‌ای که هرچند در روزگار خودش، آواره کوه و بیابان‌ها شد، در نزدیک به نیم هزاره پیشین، اندیشه‌های او جهان اسلام به‌ویژه شیعیان امامیه و ایرانیان را با چالشی بزرگ روبرو کرد و هوادارن بسیاری یافت.

به گزارش خبر، محمدمهدی اسدزاده، رئیس دبیرخانه انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان فارس، در یادداشتی با عنوان «ملاصدرا و حکمت او» به پایگاه خبری گزارش خبر آورده است:

نگاهی به زندگی ملاصدرا

محمد خدابنده، فرزند میرزا اسماعیل دوم، ولیعهد شاه تهماسب یکم صفوی (دومین شاه صفوی)، حاکم پارس بود و وزیری اندیشمند و خردمند به نام خواجه ابراهیم قوام داشت که در کوی قوام شیراز، خانه داشت.

خواجه ابراهیم را فرزندی نبود و با دعای بسیار، ۱۷ مهرماه سال ۹۵۰ هجری خورشیدی (۹۷۹ ق.ه / ۱۵۷۱ م)، فرزندی به او داده شد و او به پاس این نعمت، فرزندش را محمدصدرا نام نهاد. (برخی همچون هانری کربن، ابراهیم قوام را بازرگان مروارید می‌دانند که با بحرین در رفت و آمد بود.) خواجه ابراهیم هر که بود، به پرورش فرزند بسیار باور داشت و از این رو محمد خردسال را راهی مکتب‌خانه ملااحمد کرد تا هم سواد بیاموزد و هم با قرآن، همراه شود. این نیز پدر و پسر را بسنده نکرد و خانه، آموزشگاه محمدصدرا برای خواندن صرف و نحو عربی نزد ملا عبدالرزاق ابرقویی شد.

پس از چندی با درگذشت ملا عبدالرزاق، محمد در سوگ آموزگار خود نشسته بود که با مرگ شاه تهماسب یکم، شاه اسماعیل دوم، بر تخت نشست و هرج و مرج، ایران را فراگرفت. در این روزگار بود خواجه ابراهیم همراه با خانواده، بار سفر بست و همراه با خانواده به آن سوی خلیج رفت. نزدیک به یک سال سپری شده بود که در سال ۹۸۵ ه.ق، محمد خدابنده بر تخت نشست و از این رو خواجه ابراهیم و خانواده‌اش، راهی قزوین، پایتخت آن روز صفوی‌ها شد. در این روزگار بود که محمدصدرا در مدرسه التفاتیه قزوین تحصیل خویش را ادامه داد و با کسانی چون شیخ بهایی و میرداماد آشنا شد.

با بر تخت نشستن شاه عباس یکم صفوی و جابجایی پایتخت از قزوین به اصفهان و راه‌اندازی مدارس اصفهان، محمدصدرا نیز همراه با استادان خویش به اصفهان رفت. او در مدرسه خواجه‌اصفهان فقه، علوم حدیث و تفسیر را از شیخ بهایی، حکمت الهی و حکمت شرق و غرب را از میرداماد و علم ملل و نحل را از میرفندرسکی آموخت.

پس از چندی برای سر و سامان دادن به بازرگانی پدر راهی بصره شد که با درگذشت پدر به شیراز برگشت.

با مرگ پدر، باز راهی اصفهان شد و توانست اجازه اجتهاد بگیرد؛ هرچند خیلی زود و با دیگرگونگی دیدگاه‌های فقهی و اندیشه‌ای‌اش با بسیاری از بزرگان آن روز اصفهان، او را مرتد خواندند و از اصفهان بیرون کردند. محمدصدرا، پس از چندی آوارگی، توانست در روستا کهک قم، ماندگار شود و به تدریس بپردازد.

با آگاهی یافتن الله‌وردی خان، حاکم ایالت پارس از تبعید و آوارگی محمدصدرا، او را به شیراز فراخواند و مدرسه خان شیراز را به او سپرد. پس از الله‌وردی خان، امام‌قلی خان، فرزند الله‌وردی خان، حاکم پارس شد و این روزگار شکوفایی اندیشه‌های محمدصدرا و صدرالمتأهلین شدن او و بنیان نهادن حکمت متعالیه بود.

محمدصدرا که مدرسه خان شیراز را به دست گرفت، افزون بر حکمت و فقه، ادبیات، اخترشناسی، ریاضیات، شیمی، معرفة‌الارض (زمین‌شناسی) و علوم طبیعی را نیز در آن پی گرفت.

ملاصدرا شیرازی سرانجام سال ۱۰۱۴ هجری خورشیدی (۱۰۴۵ قمری / ۱۶۳۵ میلادی) هنگام بازگشت از حج، در بصره درگذشت و او را در شهر نجف، آستان امام علی (ع) به خاک سپردند.

چکیده اندیشه‌گاه صدراپی

روح خلاق ملاصدرا و قدرت و جامعیت علمی او به او این امکان را داد که نظامی مستقل از همه مکاتب فلسفی و عرفانی و کلامی پدید آورد و در عین‌حال از مزایا و جهات مثبت همه آنها بهره ببرد.

از نظر شکل ظاهری، مکتب ملاصدرا به مکتب مشائی شباهت دارد، می‌توان گفت که جسم فلسفه او مشائی است اگرچه روح آن اشراقی می‌باشد و در عین‌حال عمده مسائل علم کلام اسلامی را نیز به شکل مسائل فلسفی در آن می‌توان یافت. حکمت متعالیه ملاصدرا به یک اعتبار جامع و رابط بین

مکاتب گوناگون فلسفه و عرفان و کلام و... است ولی از نگاهی دیگر این مکتب رقیب و نقطه مقابل همه آن مکاتب می‌باشد.

ملاصدرا مایل است که مکتب خود را - به جای فلسفه - حکمت بنامد، و می‌دانیم که وی نام مکتب خود را «حکمت متعالیه» (این لفظ در آثار عرفانی ابن سینا و قیصری شارح مشهور فصوص ابن عربی و دیگران به صورت صفت بکار رفته بود ولی ملاصدرا آنرا رسمیت داد و نام کتاب بزرگ و مهم خود قرار داد). گذاشته است؛ زیرا اولاً سابقه تاریخی حکمت بسیار عمیق‌تر است و گمان می‌رود که این کلمه همان است که در قدیم آنرا سوفیا (Sophia) می‌خوانده‌اند. ثانیاً در قدیم حکمت، حوزه وسیعی داشت که تمام علوم طبیعی و ریاضی را دربرمی‌گرفت و حکیم کسی بود که جامع تمام علوم بوده و جهان‌بینی وسیع‌تری از دانشمندان امروزی داشته باشد. ثالثاً در قرآن و حدیث، همواره از حکمت ستایش شده (و نامی از فلسفه در آن نیست).

حکمت با هر دو تفسیر از معرفت و شناخت واقعی فرا مادی جهان سازگار است، از این‌رو ملاصدرا روشی ابداع کرد که هم فلسفه و هم عرفان در آن فعال بودند و به حل مسائل شناختی عالم می‌پرداختند. از اینجاست که می‌توان به عمق و حکمت نام‌گذاری مکتب فلسفی ملاصدرا به «حکمت متعالیه» - یا فلسفه برتر - پی برد و تصادفی نبود که وی نام کتاب مهم و بزرگ خود را «حکمت متعالیه در اسفار اربعه» گذاشت. برتری مکتب او در همین روش زیرکانه‌ای بود که به آسانی توانست بین دو مکتب ضد و مخالف - یعنی فلسفه مشائی و اشراق (و تصوف) - آشتی دهد و آندو را به وحدت و در واقع به تعالی برساند، او این برتری را با کلمه «متعالیه» نشان می‌داد.

ملاصدرا بر اساس یک سنت اسلامی «خودت را بشناس تا خدا را بشناسی» به شناخت نفس اهمیت بسیار می‌دهد و تقریباً در بیشتر کتب او از نفس بحث شده ولی در اسفار اربعه تقریباً یک چهارم کتاب به مباحث نفس و پایان سیر وجودی او تا قیامت و بهشت و جهنم اختصاص دارد، علاوه بر مباحثی که به مناسبت‌هایی در لابلای مباحث دیگر آمده است. به همین ترتیب معادشناسی و حیات پس از مرگ انسان و دیگر موجودات یکی از فصول مهم فلسفه ملاصدراست که تحت عنوان نفس‌شناسی و معادشناسی به آن پرداخته است.

نظام‌های فلسفی علاوه بر مجموعه مسائل خرد و کلان خود، دارای اصولی هستند که فلسفه آنها بر آن اصول یا پایه‌ها بنا شده است. نظام فلسفی ملاصدرا نیز دارای مبانی و اصولی است. خود وی در رساله‌ای به نام (شواهد) (شواهد الربوبیه، رساله کوچکی است و با کتاب «الشواهد الربوبیه» او فرق دارد.

دستاوردهای فلسفی خود را بیش از یکصد و هفتاد برشمرده ولی معمولاً اصول فلسفه و مبانی مکتب ملاصدرا در چند اصل ذکر و معرفی می‌شود که مهم‌ترین آنها عبارتند از: اصل اصالت وجود نه ماهیت - اصل مدرج بودن وجود در درجات (بی‌نهایت) - اصل حرکت در جوهر اشیاء - اصل مجرد خیال - اصل بسیط الحقیقه همه چیز است (و هیچکدام نیست) - اصل حدوث جسمانی نفس به وسیله بدن - حدوث عالم - رابطه وجود و علم.... که ما به‌طور فشرده درباره هر یک جداگانه سخن خواهیم گفت.

در دو قرن اخیر مکاتبی در اروپا به شهرت رسید که به آنها اگزیستانسیالیسم نام داده‌اند. باید دانست که (کلمه) اگزیستانس در این مکاتب (جز در مکتب هایدگر) بکلی با «وجود» و اصالت وجود در فلسفه اسلامی و مکتب ملاصدرا فرق و فاصله بسیار دارد. و یکی از نقاط فرق آندو آنست که آنان فقط به وجود انسان نظر دارند نه هستی کل و کل جهان هستی را.

حرکت جوهری: ملاصدرا برای اثبات حرکت در جوهر اشیاء برهان ساده‌ای آورد. وی گفت اگر در جوهر اجسام و نهاد اصلی آنها - که کم و کیف و وضع و این حالات و اوصاف آنها می‌باشند - حرکت نباشد محال است که در اوصاف یا حالات و اوضاع چیزی از آن حرکت حاصل شود، زیرا جوهر نسبت به اعراض حکم علت را برای معلول دارد و محال است علت از معلول جدا باشد (وگرنه علت و معلول نخواهد بود) و معنی ندارد که معلول - که نوعی تجلی وجود علت است بر علت برتری یابد.

اساس استدلال ملاصدرا در این مسئله بر اصول دیگر او بنا شده است که مهم‌ترین آنها، اصالت وجود، حرکت جوهری، خلاقیت نفس، تشکیک وجود، اختلاف حمل اولی و حمل شایع است.

برای فهم استدلال ملاصدرا باید نخست معنی «اتحاد» را فهمید. می‌دانیم که اتحاد، اگر بمعنی یکی شدن دو موجود و دو شیء و نیز دو مفهوم و دو ماهیت مختلف باشد، باطل و محال است؛ چه مسلم است که دو چیز جدای از هم یا دو مفهوم متغایر همواره دو چیزند و هرگز یک چیز نخواهند شد و این همان اشکالی است که ابن سینا و دیگران بر این مسئله داشته‌اند، زیرا اتحاد بین عاقل و معقول را از این قبیل پنداشته‌اند.

همچنین باید دانست که معنی «ادراک» و «علم» یا تعقل چیست. ادراک هر چیز بمعنای «حضور» است و حضور بمعنای «وجود» آن نزد مدرک است، نه ظهور آن برای ادراک‌کننده، و حضور غیر از ظهور است.

حال می‌پرسیم که آیا «وجود» هر «صورت» شیء ادراک‌شده، جدا و مستقل از «وجودی» است که ادراک‌کننده یا عاقل دارد یا با آن متحد است و با همان وجود موجود شده است؟

پاسخ این سؤال آنست که اگر وجود آندو از هم جدا باشد باید هر یک از آندو بدون دیگری قابل تصور باشد (و حال آنکه ادراک بدون مدرک یا شخص مدرک ولی بدون ادراک محال است)؛ بنابراین، ادراک و صورتی که ادراک می‌شود و به ذهن می‌آید چیزی جدای از ذهن و نفس نیست، تا برای آن ظاهر شود بلکه از خود اوست و بوسیله خود ذهن ساخته می‌شود و مانند وجود خود نفس برای نفس حضور دارد و باید توجه داشت که بین «حضور» و «ظهور» فرق است. (همان فرقی است که بین نوین و فنومن هست).

برهان دیگر آنکه میان شیء ادراک‌شده و شخص ادراک‌کننده، رابطه‌ای دو طرفه است که در اصطلاح به آن تضایف می‌گویند مانند رابطه پدری و فرزندگی یا مالکی و مملوکی و یا همسری.

این نسبت دوجانبه هرجا باشد لازم است که با وجود یک طرف یا با فرض آن، بلافاصله طرف دوم هم وجود پیدا کند یا فرض شود و جدایی آندو غیر ممکن است. در اصطلاح فلسفه اسلامی می‌گویند دو متضایف با هم در جهت وجود و عدم و قوه و فعل متکافئ و همانند هستند. (The Correlatives are Commensurate).

بنابراین هرجا مُدرکی باشد حتماً مُدرکی هست و معنی ندارد که یکی از آنها بالفعل وجود داشته باشد و دیگری وجود نداشته باشد و چون این نسبت فقط یک «رابطه وجودی» است معنی ندارد که بیش از یک وجود آندو را پوشش داده باشد. پس چون نسبت مُدرک و مُدرک نسبت تضایف است پس ایندو دارای یک وجود هستند.

اندیش‌گاه

برای شناخت اندیشه‌های ملاصدرا، بایستی پیشینه و پسینه اندیشگاهی او را جست. در این جستجو درخواستیم یافت که حکمت متعالیه یا همان حکمت صدرایی، برآیند دیدگاه‌ها و اندیشه‌های بسیاری است که از ایران باستان مانده بود و با آمدن اسلام و به‌ویژه تشیع، با آن به سازگاری رسید.

در این رهگذر باید دانست که پیشینه مردم ایران، تا نزدیک به سده چهارم هجری قمری، (با این که بسیاری از اندیشمندان مسلمان از همان سده نخست اسلامی، ایرانی بودند) پیرو آیینی زرتشتی ماندند. از سده چهارم به‌ویژه در سرزمین پارس، مردم با تلاش‌های شیخ ابواسحق کازرونی و شاگردانش همچون شیخ امین‌الدین بلیانی و علامه خفری، به اسلام شافعی بر پایه اندیشه‌های شیخ ابواسحق و یارانش که به نام مرشدیه شناخته می‌شد، گرویدند. این اندیش‌گاه برآیندی از خردگاه اسلام شافعی و خردگاه ایرانی است.

این اندیش‌گاه در روند بالندگی خویش، با حافظ شیرازی به بلندای خویش رسید. با فروکش کردن روزگار مغول، شیراز و اندیش‌گاه اسلام پاری، بار دیگر اوج گرفت و با شیعه شدن علامه جلال‌الدین دوانی، قاضی‌القضات، مفتی اعظم و فیلسوف بزرگ اندیش‌گاه اسلام پاری، گرایش به تشیع در ایران و فارس بیشتر شد. درگذشت علامه دوانی و دیدگاه‌های و اندیشه‌های فلسفی، حکمی و فقهی او که برآیند راه هزار ساله ایران اسلامی بود، از این پس با اندیش‌گاه شیعی نیز پیوندی یافت که تنها با یکی دو نسل دانش‌گرا و اندیشه‌ورز پس از او در ملاصدرای شیرازی به اوجی دوباره رسید و در حکمت صدرایی خود را نشان داد؛ این پایان راه نبود و آغازی بود که با برآمدن چهره‌های بسیاری از این اندیش‌گاه، در روزگار ما با برآمدن کساین چون امام خمینی، علامه طباطبایی، شهید مطهری، علامه حسن‌زاده املی و علامه جوادی آملی، علامه مصباح یزدی و... با همه دیگرگونی در گونه‌های اندیشه‌ای دیگرگون، به اوجی دوباره رسید.

اوج‌گیری دوباره اندیشه صدرایی این بار نه تنها درحوزه‌های علمیه، مدارس، دانشگاه‌های و چهره‌های فلسفی، که در جنبش بزرگ مردمی ایران که انقلاب اسلامی برآیند آن، به درخشندگی رسید؛ هرچند باید این را نیز نگرینست که اندیشه صدرایی، گفتمانی ایرانی اسلامی است و در زمینه ساختارسازی دیوانی، برپایه آن اندیش‌گاه، نه تنها راهی تازه پیش رو دارد که در این گام، برخی ناآشنا و شاید مخالف این اندیش‌گاه نیز خواسته یا ناخواسته، به جایگاهی برسند و این نشان از تهی بودن اندیش‌گاه صدرایی نیست.

آن‌چه در پیشینه اندیش‌گاه ملاصدرا گذشت را باید از دیدگاه تاریخی بررسی کرد و از دیدگاه اندیش‌گاهی باید آن را در اندیشه‌های حکمت ایرانی پیش از اسلام، عرفان اسلام، عرفان مسیحی، فلسفه غرب، دیدگاه‌های ابن سینا، دیدگاه‌های سهروردی، دیدگاه‌های ابن عربی و ... دانست.

اندیش‌گاه صدرایی همچنان که پیروان و هوداران بسیاری را در ۵۰۰ سال گذشته با خود همراه داشته، منتقدانی سرسخت و جدی نیز دارد و این است که در یک سده گذشته، اندیش‌گاه‌های شیعی به سه بخش حوزه نجف (فقه سنتی)، حوزه قم (صدرایی) و حوزه مشهد (تفکیک) شده است. حوزه نجف، سرسختانه با فلسفه و به‌ویژه اندیشه‌های ملاصدرا مخالف است و از این رو پیروان صدرایی با درخواست از آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی، حوزه علمیه قم را در سال ۱۳۰۱، دوباره راه‌اندازی کردند و این بار بیشتر علمای صدرایی در قم زیستن گرفتند که امام خمینی و علامه طباطبایی دو چهره برجسته آن بودند.

با بالا گرفتن درگیری صدرایی‌ها و سنتی‌ها یا همان نجفی‌ها و قمی‌ها، جریان سوم اندیش‌گاهی نیز در مشهد با برآمدن شیخ مهدی اصفهانی جان گرفت که در دهه هفتاد علامه محمدرضا حکیمی، چهره برجسته این اندیش‌گاه، آن را مکتب تفکیک نامید و در کتابی به همین نام را در توضیحش نوشت. تفکیکی‌ها، خط میانه را با تفکیک اندیشه‌های دیگران از قرآن و اهل‌بیت، هرچند اندیشه‌های فلاسفه و به‌ویژه صدرایی را به رسمیت می‌شناسند، از آن هوداری نمی‌کنند و گاه با پیروان صدرایی به مناظره و مباحثه می‌پردازند که مهم‌ترین آن مناظره آیت‌الله جوادی آملی با آیت‌الله سیدان در دهه هشتاد خورشیدی بود.